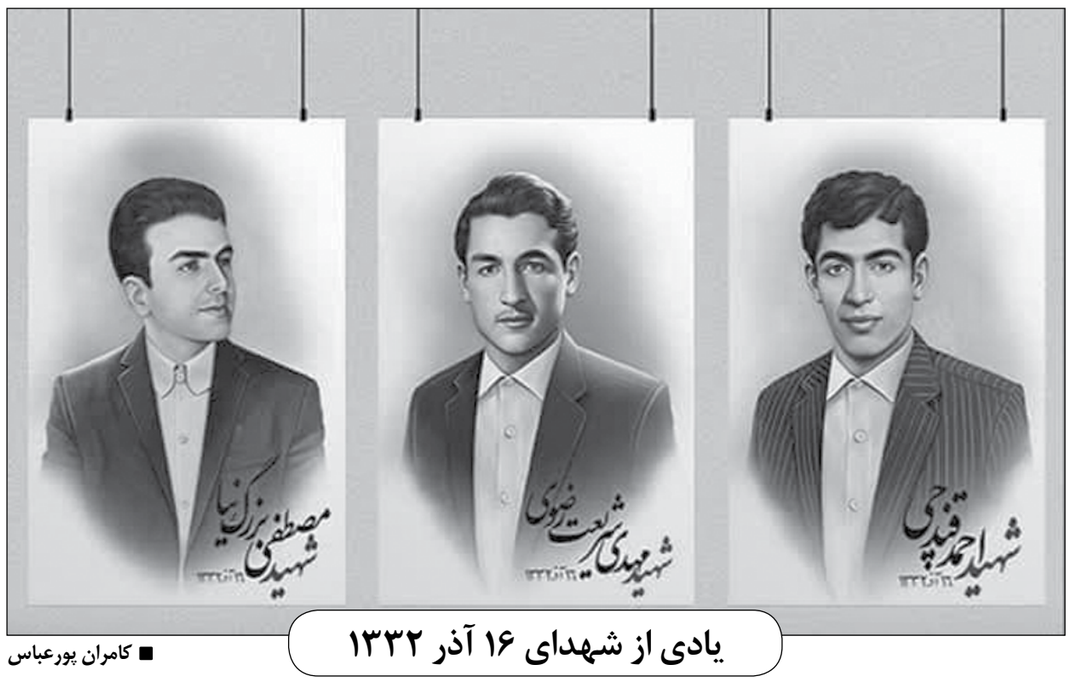

یادی از شهدای ۱۶ آذر ۱۳۳۲

دستاوردهای بزرگ خون شهدای روز دانشجو

■ کامران پورعباس

۱۶ آذر در تقویم رسمی کشورمان به نام «روز دانشجو» نامگذاری شده و این روز نماد مقاومت و استبدادستیزی و استکبارستیزیِ دانشجویان ایران زمین است.

به فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی:

«جالب است توجه کنید که ۱۶ آذر در سال ۳۲ که در آن سه نفر دانشجو به خاک و خون غلتیدند، تقریباً چهار ماه بعد از ۲۸ مرداد اتفاق افتاده؛ یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و آن اختناق عجیب - سرکوب عجیب همه نیروها و سکوت همه - ناگهان به وسیله دانشجویان در دانشگاه تهران یک انفجار در فضا و در محیط به وجود می‌آید. چرا؟ چون نیکسون که آن وقت معاون رئیس‌جمهور آمریکا بود، آمد ایران. به عنوان اعتراض به آمریکا، به عنوان اعتراض به نیکسون که عامل کودتای ۲۸ مرداد بودند، این دانشجوها در محیط دانشگاه اعتصاب و تظاهرات می‌کنند، که البته با سرکوب مواجه می‌شوند و سه نفرشان هم کشته می‌شوند. حالا ۱۶ آذر در همه سالها، با این مختصات باید شناخته شود. ۱۶ آذر مال دانشجوی ضدنیکسون است، دانشجوی ضدآمریکاست، دانشجوی ضدسلطه است.» ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

در این گزارش، ضددانشجو و ضددانشگاه بودنِ رژیم منحوس و معدوم پهلوی و جنایاتِ به شدت بی سابقه و غیرانسانیِ طاغوتیان علیه قشرِ فرهیخته و فرهمندِ دانشگاهی را مروری کوتاه نموده و در این میان نگاهی ویژه و موشکافانه به طلیعهٔ جنبش دانشجوییِ ضدظلم و ضداستبداد و ضداستکبار در آذرماه ۱۳۳۲ و اهمیت و بازتاب و دستاوردهای آن می اندازیم و ادای احترام می نماییم به سه شهید این جنبش عظیم دانشجویی، شهیدان مهدی شریعت رضوی، مصطفی بزرگ نیا و احمد قندچی.

رژیم ضد دانشگاه

حمله و هجوم رژیم پهلوی به دانشگاه در دوران سلطنت خونین و جنایتکارانهٔ محمدرضا پهلوی بارها و بارها و در دولت‌های مختلف اتفاق افتاد. غیرانسانی و وحشیانه بودن، ویژگی های بارز این تهاجمات بود.

طلیعه و سرآغاز این حملات، حمله به دانشگاه و دانشجو در آذر ۱۳۳۲ بود که با شهادت مهدی شریعت‌رضوی، احمد قندچی و مصطفی بزرگ‌نیا که واکنشی اعتراضی به برقراری روابط سیاسی مجدد با دولتهای انگلستان و آمریکا بود، وجهه شهید و شهادت یافت و دیباچهٔ جنبشهای ضدظلم و ضداستکباریِ دانشجویی را به پیشتازی و پرچمداری شهدای دانشجو مزّین نمود.

هشت سال بعد و به دنبال اعتراض دانشجویان دانشگاه تهران به انحلال بیستمین دوره مجلس شورای ملی، چتربازان و کماندوهای ارتش رژیم گذشته در اول بهمن ۱۳۴۰ از راه آسمان به دانشگاه تهران حمله کردند. در این حادثه حدود ۶۰۰ نفر از دانشجویان و اساتید دانشگاه مجروح شدند.

با جدی‌تر و پیوسته‌تر شدن اعتراضات و حرکت انقلابی مردم در سال ۱۳۵۷، دانشجویان دانشگاه تبریز در دولت جمشید آموزگار در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۷ در اعتراض به کشتار مردم انقلابی یزد، اهواز و جهرم و برای نکوداشت چهلمین روز شهادت آنان، در محوطه دانشگاه اجتماع کردند و علیه رژیم شعار دادند. گارد دانشگاه پس از بی‌اثر دیدن شلیک گاز اشک‌آور، از شهربانی تبریز کمک خواست و ماموران شهربانی نیز با شلیک رگبار گلوله‌های جنگی به سوی دانشجویان معترض جمعی از آنان را به خاک و خون کشیدند.

و سرانجام وسیع‌ترین و خون‌بارترین و غیرانسانی‌ترین و ددمنشانه‌ترین حمله نظامیان سفاک رژیم پهلوی به دانشگاه تهران در آخرین روز عمر دولت جعفر شریف امامی در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. در این حمله ده‌ها نفر از دانش آموزان و دانشجویان در دانشگاه تهران شهید و صدها نفر دیگر زخمی شدند.

ماجراهای ضداستبدادی و ضداستکباریِ دانشگاه در آذرماه ۱۳۳۲

جنایت ۱۶ آذر ۱۳۳۲ ریشه در کودتای ۲۸ مرداد داشت. جامعه دانشگاهی کشور متأثر از سقوط دولت دکتر محمد مصدق و برگزاری دادگاه سریالی و نظامی او و یارانش به شدت عصبانی بود. علاوه بر آن نزدیکی سفر دنیس رایت، کاردار سفارت انگلیس به تهران و قصد رژیم در برقراری روابط سیاسی و دیپلماتیک با دولت انگلستان در کنار سفر قریب‌الوقوع ریچارد نیکسون، معاون آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت آمریکا به ایران، بر آتش خشم دانشجویان دانشگاه تهران دمید.

دانشجویان دانشکده‌های فنی، حقوق و علوم سیاسی، علوم، دندان‌پزشکی، پزشکی و داروسازی دانشگاه تهران در اعتراض به سفر این دو چهره منفور سیاسی در ۱۳ آذر تظاهراتی اعتراضی در داخل دانشگاه شکل دادند که ۱۴ آذر هم ادامه یافت. این تظاهرات اعتراضی به ۱۵ آذر هم کشیده شد و با رفتن دانشجویان به خیابان‌های اطراف دانشگاه، به خارج از محوطه دانشگاه تسری یافت. مأموران ارتش به دانشجویان معترض حمله کردند و با ضرب و شتم آنان، عده‌ای از آنان را دستگیر و زندانی کردند.

اما ۱۶ آذر متفاوت از سه روز قبل رقم خورد. در این روز اساتید و دانشجویان هنگام مراجعه به دانشگاه متوجه تجهیزات و خودروهای نظامی ارتش و غیرعادی بودن فضای دانشگاه شدند و با وجود ممانعت نظامیان از حضور دانشجویان سر کلاس‌های درس، آنان به کلاس‌های درس رفتند و سربازان شهربانی و ارتش با حمله به دانشجویان و استادان، آنان را دستگیر کردند.

رئیس وقت دانشگاه تهران با مشاهده این جو متشنج، دانشگاه را تعطیل کرد و جمعی از دانشجویان در حال ترک محوطه دانشگاه بودند که گروهی از سربازان به بهانه بازداشت دو دانشجوی رشته ساختمان که به حضور نظامیان اعتراض و آنها را تمسخر کرده بودند، وارد دانشکده فنی شدند. نظامیان وارد کلاس درس استاد شمس از اساتید رشته نقشه‌کشی دانشکده فنی شدند تا دانشجویان مدنظرشان را دستگیر کنند که با اعتراض استاد شمس روبه‌رو شدند. آنان استاد را تهدید و دانشجویان مدنظرشان را دستگیر کردند. با خروج سربازان از کلاس درس، دانشجویان به صحن دانشکده فنی رفتند و این وضعیت موجب درگیری دانشجویان و نظامیان شد.

دسته‌ای از سربازان به سرعت با سرنیزه از در اصلی وارد دانشکده فنی شدند تا راه را بر دانشجویان ببندند. دانشجویان تصمیم به خروج از درهای جنوبی و غربی دانشکده گرفتند. در این بین یکی از دانشجویان فریاد زد «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه»، هنوز صدای وی خاموش نشده بود که سربازان، دانشجویان را به رگبار بستند. دانشجویان از هر طرف می دویدند. برخی با شکستن شیشه‌ها به آزمایشگاه پناه بردند و برخی به کلاس‌های دانشکده رفتند و جمع بیشتری هدف گلوله‌های نظامیان واقع شدند و محوطه دانشکده فنی و پله‌ها رنگ خون گرفت.

در این حمله و گریز مصطفی بزرگ‌نیا و سید مهدی شریعت‌رضوی از دانشجویان سال اول دانشکده فنی در همان لحظات اولیه به شدت زخمی و شهید شدند. احمد قندچی هم به شدت مجروح شد و با انتقال او به بیمارستان شماره دو نیروی زمینی ارتش و به دلیل بی‌توجهی مسئولان نظامی بیمارستان، چند ساعت بعد به دلیل شدت خونریزی به شهادت رسید.

در حمله نظامیان پهلوی به دانشگاه تهران در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، و علاوه بر سه دانشجوی شهید، دهها دانشجو زخمی و ۲۷ دانشجو هم دستگیر شدند.

دستاوردهای خون شهدای ۱۶ آذر

دکتر غلامرضا شریعت رضوی، برادر شهید مهدی شریعت رضوی در مورد اهمیت و بازتاب و دستاوردهای خون شهدای ۱۶ آذر خاطرنشان می نماید:

«این مطلب به قدری انعکاسش در دنیا بزرگ بود که من همان وقت‌ها یادم بود که روزنامه‌ها نوشتند، این مطلب که پلیس وارد دانشکده بشود و به روی دانشجوی بی‌سلاح، اسلحه بکشد و بکُشد، در دنیا بی‌سابقه است و یا نوشته بودند که افسر فرمانده یک سربازی که در یک کشوری که به یک دانشجوی دانشگاهی اهانت کرده بود، پاگون‌هایش را کنده و گفته بود دیگر برای من اسباب ننگ است که افسر افرادی باشم که به خودشان اجازه بدهند به محیط علمی دانشجو اهانت کنند. ...

واقعاً کوس رسوایی رژیم حاکم و کودتای فرمایشی ۲۸ مرداد درست چند ماه بعد در همه دنیا به صدا درآمد و در آن زمان این مطلب برای همه دنیا، عجیب بود که رژیم حتی در محیط دربسته دانشگاه بر دانشجویان بی‌سلاح اسلحه بکشد و با گلوله صدای حق طلب آن دانشجویان را خفه کند؛ بنابراین، شهادت این سه نفر در انقلاب بزرگی که ما امروز داشته‌ایم که همه محاسبات دنیایی را آن طور که امام خمینی گفته‌اند به هم زده، مقدمه‌ای بود بر این‌که مردم بیدار باشند، دانشجوها تحریک و تهییج شوند و متشکل بشوند به خصوص دانشجویان خارج از کشور. روز ۱۶ آذر را به عنوان روز قیام دانشجویی علیه قیام فاسد پهلوی می‌شناختند و این مقدمه بود برای انقلابات بعدی دانشجویی در دنیا.»

روایت شهید مصطفی چمران از آثار و دستاوردهای خون شهدای ۱۶ آذر

شهید دکتر مصطفی چمران در آذر ۱۳۳۲ دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود و در واقعهٔ ۱۶ آذر و وقایع پس از آن حضور فعالی داشت و روایت و تحلیل دقیق و جامعی از این واقعه و شهدای آن داشته است.

شهید چمران وقایع ۱۶ آذر و خون شهدای آن و اهمیت و بازتاب و دستاوردهای خون شهدا و همچنین ضرورت زنده نگاه داشتن و بزرگداشتِ نام شهدا و خاطره ۱۶ آذر را چنین شرح می نماید:

«آری حکومت کودتا در قدوم نیکسون سه جوان قربانی کرد تا نیکسون، آیزنهاور را مطمئن کند که میلیون‌ها دلار کمک به دولت کودتا به هدر نرفته و این پول‌های گزاف بر گرده مالیات دهندگان آمریکایی نیز سنگینی نمی‌کند، زیرا در راه استقرار صلح و دموکراسی خرج شده است!!!

رسوایی دستگاه به جایی کشیده بود که بیم آشوب و غوغا می‌رفت و ارکان حکومت متزلزل شده بود و حتی وضع به جایی رسید که شاه شخصا مجبور شد از این اتفاق، معذرت بخواهد و از خانواده‌های شهدا دلجویی کند و فردی را به عنوان نماینده شخصی برای رسیدگی به واقعه دانشگاه بفرستد تا آتش خشم مردم را فرونشاند.

اما چند روز بعد در روزنامه راه مصدق، ارگان نهضت مقاومت ملی، بخشنامه شماره ۲۱۲۲ مورخ ۱۳۳۲.۹.۲۰ از لشگر دو زرهی ستاد رکن دو به کلیه واحدها و دوایر تابعه لشگر منتشر شد که در آن افراد دسته جانباز در اثر جدیت و فعالیتی که در مأموریت دانشگاه تهران در روز دوشنبه ۱۶ آذر مشاهده گردید، تشویق شده است؛ لذا کلیه افراد به دریافت پاداش نقدی مفتخر و سه نفر از آنها به درجه گروهبان دومی و چهار نفر به درجه سرجوخگی ارتقاء داده شده بودند. اسامی آنها نیز نوشته شده بود.

این بخشنامه رکن دو ماهیت «معذرت و دلجویی شاهانه» را هویدا ساخت و بر قلب جریحه‌دار دانشجویان نمک پاشید.

شهدای دانشگاه در امامزاده عبدالله، کنار هم به خاک سپرده شدند و مقبره آنها مرکز تجمع مبارزان شوریده حال گردید.

روز هفتم شهدای دانشگاه تهران، غوغای عظیمی به پا بود. دانشجویان تصمیم داشتند که مراسمی بر مزار شهدا بر پا کنند ولی دستگاه فاسد ممانعت می‌کرد. میدان شوش از انبوه مردم به خصوص دانشجویان موج می‌زد. سربازان تمام محوطه را با تانک و زره پوش محاصره کرده بودند. پلیس از سوار شدن دانشجویان به اتوبوس‌های خطی جلوگیری می‌کرد و به علت ورود دسته‌های جدید لحظه به لحظه به جمعیت میدان افزوده می‌شد به طوری که حدود ساعت ۱۴:۳۰ جای ایستادن نبود. مأمورین انتظامی به دستور فرماندهان خود شروع به مانور کردند و می‌خواستند دانشجویان را پراکنده کنند. نمایندگان دانشجویان با فرمانده مأمورین انتظامی تماس گرفته درخواست کردند به این صحنه مسخره خاتمه داده شود و متذکر شدند که بازی کردن با احساسات دانشجویان خشمگین و از جان گذشته بازی کردن با آتش است. بالأخره نیروی انتظامی از وحشت دانشجویان ناچار به تسلیم شد و افسر فرمانده قبول کرد که دسته‌های گل به وسیله چند دختر دانشجو به مزار شهدا حمل شود و دانشجویان نیز دسته دسته و به مرور سوار اتوبوس شده و عازم امامزاده عبدالله شدند.

اولین دسته با چند اتوبوس حرکت کردند ولی بالای پل سیمان ژاندارم‌ها و سربازان راه را سد کرده به داخل اتوبوسها حمله بردند و هر دانشجو یا هر مرد جوانی را که همانند دانشجویی بود با قنداق تفنگ به شدت مجروح کرده، پایین می‌کشیدند. دانشجویان دسته بعدی که متوجه ماجرا شدند پیش از آنکه سربازان به اتوبوس‌ها حمله کنند پیاده شدند به این امید که از بیراهه از مزارع و باغ‌ها گذشته، خود را به امامزاده عبدالله برسانند ولی سربازان به آنها حمله کردند و حتی کیلومترها در پیچ و خم کوچه‌باغ‌ها دانشجویان را دنبال کردند و عده کثیری از این دسته را آن‌قدر زدند تا از حال رفتند. خوشبختانه بیمارستان فیروزآبادی نزدیک بود و به داد مجروحین رسید و عده ای از دانشجویان برای مدت‌های دراز در آنجا بستری شدند.

ورود دسته‌های بعدی دانشجویان به پل سیمان مسئله را برای ژاندارم‌ها مشکل‌تر کرد. هزارها دانشجو بر سر پل سیمان غوغا به پا کرده بودند. اگرچه ژاندارم‌ها و سربازان تمام اتوبوس‌ها را تفتیش کرده، دانشجویان را پایین می‌آوردند و اگرچه موفق شدند که دسته اول دانشجویان را به کلی پراکنده کنند ولی سیل دانشجویان و مردم دمونستراسیون - تظاهرات - عظیمی به وجود آورد که در تاریخ حکومت نظامی آن روز سابقه نداشت. دانشجویان پس از خروج از اتوبوس‌ها و گریز از مقابل سربازان، چند قدمی آن طرف‌تر به هم پیوسته، پیاده عازم امامزاده عبدالله می‌شدند. از اتصال این دسته‌ها به هم، صف بسیار طویلی به وجود آمد که یک سر آن به امامزاده عبدالله رسیده بود و سر دیگر آن سر پل سیمان در حال تکوین بود.

این دمونستراسیون - تظاهرات - زیر برق سرنیزه سربازان و آن همه ظلم و بی‌رحمی وحشیانه حکومت نظامی، یکی از بزرگترین و باشکوه‌ترین تظاهرات دانشجویان به شمار می‌رفت و گواه از خودگذشتگی و تصمیم کوه آسای دانشجویان بود.

دستگاه کودتا سعی کرد که این فاجعه دردناک را مکتوم بدارد ولی جنگ و گریز نیروهای نظامی و دانشجویان در میان راه و مخصوصاً سرپل سیمان سبب شد که عده زیادی از کارگران و دهقانان اطراف متوجه موضوع شده، به استقبال دانشجویان بیایند. از سرپل سیمان تا امامزاده عبدالله، کارگران و دهقانان در دو طرف خیابان ایستاده، با دانشجویان همدردی می‌کردند.

جلو امامزاده عبدالله، انبوه مردم به حدی بود که با حالت عزا و احترام سه دقیقه سکوت کردند، سکوتی عمیق و پرمعنی، سکوتی که خاطرات دلخراش سال پیش را تجدید می کرد و رگبار گلوله و ناله دردناک مجروحین شنیده می‌شد، سکوتی که در خلال آن شکنجه‌های روحی سال گذشته، جنایات هیأت حاکمه و بدبختی و مذلت ملت ایران، از نظرها می گذشت. سربازان و کارآگاهان در مقابل این سکوت قادر به هیچ عملی نبودند و هیچ بهانه و دستاویزی به دست شان نیامد. دانشجویان پس از سکوت و قرار دادن یک دسته گل بر روی پله ها، دانشکده را ترک کرده، عازم مزار شهدا شدند. تمام دانشگاه نیز [به] پیروی از دانشکده فنی به احترام شهدای ۱۶ آذر دست از کار کشید.

آن ایام فشار و اختناق عجیبی بر افکار و احساسات مردم و دانشجویان سنگینی می کرد. حکومت نظامی سراسر آن سالها را پوشانده بود و تجمع سه نفر خلاف قانون و دانشجو بودن جرم بود. چه بسا که سرباز با سرنیزه در جلسات کلاس یا سر حوزه امتحان می‌ایستاد و دانشجویان در پناه برق سرنیزه مشغول کار خود بودند.

رفتن به دانشگاه و درس خواندن و خلاصه زندگی در آن روزها درد و رنج بود و اعصاب دانشجو را خرد می‌کرد. عده‌ای از بهترین استادان دانشگاه را اخراج کرده، به غل و زنجیر کشیدند. در عوض عده ای از اوباش و اراذل را به دانشگاه فرستادند تا رکیک‌ترین ناسزاها را که در شأن خودشان و اربابانشان بود تحویل دانشگاهیان و دانشجویان دهند.

سال بعد و سالهای بعد از آن نیز در اختناق مرگبار و در شرایط دشواری دانشجویان به یاد شهدای ۱۶ آذر دست از کار کشیده، با برگزاری مراسمی در دانشگاه و بر مزار شهدا پیوند خود را با شهدا و راه آنان تجدید کردند و ۱۶ آذر را روز دانشجو اعلام نمودند و به جاست که همیشه دانشجویان نام شهدا و خاطره ۱۶ آذر را زنده نگه داشته، در بزرگداشت آن بکوشند و در راه مبارزه علیه حکومت کودتاچیان جنایتکار از روان پاک شهدای ۱۶ آذر طلب همت کنند.»

ژاندارم‌ها مجبور بودند برای جلوگیری از ورود مردم به صف دانشجویان و شرکت در مراسم عزاداری، دست‌ها را به هم حلقه کرده تشکیل یک صف طولانی داده دانشجویان را از مردم جدا کنند.

در بزرگ امامزاده عبدالله توسط پلیس و ژاندارم مسدود شده بود و کسی حق دخول نداشت. دسته‌های اول دانشجویان که وارد امامزاده عبدالله شدند مورد حمله قرار گرفتند. عده‌ای مجروح و بقیه پراکنده شدند ولی سیل جمعیت و صف بی‌انتهای دانشجویان بالأخره مأمورین حکومت نظامی را مجبور به تسلیم کرد و به دانشجویان اجازه داده شد که دسته دسته به سر خاک شهدا رفته و بازگردند تا به دسته بعدی حق ورود داده شود.

با آن که گوشه و کنار محل و محوطه مزار شهدا را افراد نظامی پوشانده بود، با این حال وحشت داشتند که انبوه دانشجویان خشمگین و عزادار باعث طغیان و آشوب گردد و به زور دانشجویان را از محوطه مزار بیرون می‌راندند، ولی با تمام این فشار سرتاسر قبرستان از دانشجویان پوشیده شد.

در این هنگام برادر شهید قندچی با لباس سیاه عزا بر سر خاک شهدا شروع به سخن کرد. آثار غم و عزا از خطوط صورتش هویدا و رگهای گردنش از شدت غضب ورم کرده بود. سخنان آتشینش چون شراره‌های آتش از سینه پرسوز و گدازش بیرون می‌جهید. با گردن برافراشته و ایمان قوی حرف می‌زد. محزون بود که تنها برادرش همچون غنچه ناشکفته در برابر طوفان سهمگین ظلم و ستم پر پر شده، این چنین بر زمین ریخته است ولی مغرور بود که به خاطر پیروزی نهضت و در راه مبارزه با حکومت غاصب کودتا برادر عزیزش قربانی شده است.

سکوت همه را فراگرفته بود. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود و کسی تکان نمی‌خورد. صدای لرزان و رسای قندچی همه را می‌لرزانید حتی پلیس و سرباز را نیز برجا خشک کرده بود. بر دل پرشور جوانان آتش می‌زد و اشک از چشم‌ها جاری می‌کرد. او از این زندگی غم‌انگیز ذلت‌بار به ستوه آمده بود. برادرش پس از یک جراحت دردناک دو ساعته در پناه مرگ آرمیده بود ولی او هنوز می‌سوخت و مدام از شکنجه روحی طاقت فرسایی رنج می‌برد و دیگر از مرگ نمی‌ترسید و آرزو داشت که به دنبال برادرش در پناه مرگ روی آسایش ببیند. او از زبان دانشجویان حرف می‌زد. او عقده دل‌های دردمند دانشجویان را باز می‌کرد. او به جنایت هیأت حاکمه حمله کرده، تقاضای کیفر جنایتکاران را می‌نمود.

مزار شهدای ۱۶ آذر همچون مقبره شهدای ۳۰ تیر زیارتگاه مردم آزاده و مبارز ایران به خصوص دانشجویان بود. سال بعد روز ۱۶ آذر ۱۳۳۳ دانشکده فنی از کارآگاه و نظامی پر بود که هرگونه عکس‌العملی را در نطفه خفه کنند اما مطابق قرار قبلی پس از آنکه زنگ صبح نواخته شد، تمام دانشجویان در محوطه مرکزی دانشکده فنی با حالت عزا و احترام سه دقیقه سکوت کردند، سکوتی عمیق و پرمعنی، سکوتی که خاطرات دلخراش سال پیش را تجدید می کرد و رگبار گلوله و ناله دردناک مجروحین شنیده می‌شد، سکوتی که در خلال آن شکنجه‌های روحی سال گذشته، جنایات هیأت حاکمه و بدبختی و مذلت ملت ایران، از نظرها می گذشت. سربازان و کارآگاهان در مقابل این سکوت قادر به هیچ عملی نبودند و هیچ بهانه و دستاویزی به دست شان نیامد. دانشجویان پس از سکوت و قرار دادن یک دسته گل بر روی پله ها، دانشکده را ترک کرده، عازم مزار شهدا شدند. تمام دانشگاه نیز [به] پیروی از دانشکده فنی به احترام شهدای ۱۶ آذر دست از کار کشید.

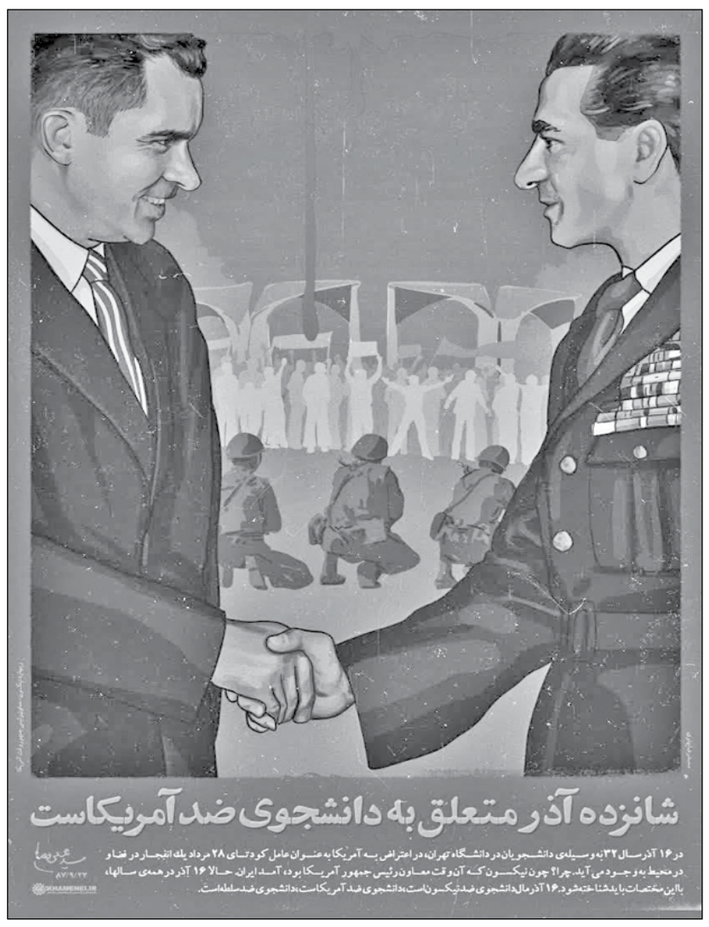

عزیزالله محمدی (امتدادجو)

ما سر مار را زدیم

اولین واکنش نتانیاهو بعد از خروج از شوک بزرگ عملیات «طوفان الاقصی» جمله‌ای بود که با گذشت نزدیک به پنجاه روز از جنگ همه‌جانبه علیه مردم بی‌دفاع غزه، هنوز نقل رسانه‌های جهان با تحلیل‌های متفاوت است؛ ولی! کسی هنوز به کنه این جمله اشاره‌ای نکرده که درواقع ایران، اگر آن چیزی را که نتانیاهو گفته (طراحی و اجرای عملیات طوفان الاقصی) به مرحله اجرا درآورده، خوانش این موضوع از سمت اسرائیل برای ایران انتخاب زاویه دید غلطی است که تحلیل‌ها را نیز دچار نتایج غلط می‌کند.

نتانیاهو گفته بود که «سر مار را باید زد» و منظورش از مار، دقیقا «ایران» بود که البته ایران از همان اول هم نسبت به طراحی عملیات و اجرای آن اظهار بی‌اطلاعی کرد و ضمن این ابراز بی‌اطلاعی، این حد از بلوغ عملیاتی را ویژگی گروه‌های مقاومت عنوان کرد که گروه‌های مقاومت در ذیل آنکه حتما مورد حمایت ایران هستند؛ اما اتخاذ تصمیمات عملیاتی و حتی سیاسی آنها ارتباطی با ایران ندارد و آنها خود به‌طور مستقل تصمیمات اینچنینی را می‌گیرند که حماس نیز مستثنی از این موضوع نیست و در این فقره با تصمیم خود وارد عرصه نبرد شده که قاعدتا ایران نیز از آن حمایت می‌کند.

با وجود همه تحلیل‌های موجود به نظر می‌آید که اصلا نتانیاهو درست گفته؛ یعنی! سر مار را باید زد! ولی واقع‌بینانه‌تر آن است که ببینیم آیا سر مار را باید زد؟ یا اینکه سر مار زده شد؟

در عالم راهبرد و استراتژی، این رویکرد و جمله نتانیاهو می‌تواند درست و دقیق باشد که قطعا سیاستگذاران و استراتژیست‌های ایران نیز در مواجه با تهدیدها و خطرات حتما متوسل به دفع فتنه از ریشه می‌شوند و قاعدتا می‌تواند زوایای پنهان و آشکاری نیز این نوع راهبرد از خود نشان بدهد.

اگر ما بخواهیم اظهارات مقامات ایرانی درخصوص مشارکت در عملیات طوفان الاقصی را نادیده بگیریم و فرض را بر آن بگذاریم که نتانیاهو درست می‌گوید و ایران در پشت طراحی و اجرای این عملیات بوده است؛ آنگاه خواهم دید؛ باز هم شکستی بزرگ‌تر از شکست طوفان الاقصی برای رژیم غاصب و کودک‌کش صهیونیستی رقم می‌خورد که تاکنون به آن پرداخته نشده و تا حدودی می‌توانیم بگوییم که مغفول نیز باقی مانده؛ اما! با این وجود و با وجود سروصداهای رسانه‌ای رژیم صهیونیستی و جنایاتی که وحشیانه مرتکب می‌شود؛ بد نیست که این فرضیه را نیز به پیش ببریم و آن را بازخوانی کنیم.

بر کسی پوشیده نیست که طی سال‌های اخیر تقابل اطلاعاتی و امنیتی ایران و رژیم صهیونیستی در سرتاسر کره خاکی افزایش پیدا کرده بود و هر کدام در هر فرصتی که پیش می‌آمد ضربه‌های حساب‌شده‌ای را به هم وارد می‌کردند؛ اما سال گذشته سال بسیار پرچالش و پرکشمکش و پرتنشی بود که اوج این تنش‌ها آشوب‌های موسوم به «زن، زندگی و آزادی» بود.

دقیقا اواخر تابستان سال گذشته (۱۴۰۱) و در بحبوحه اخبار همایش پیاده‌روی اربعین و در حالی که بخش رسانه‌ای کشور و حتی بخش اعظمی از توان اجرائی و انتظامی و... درگیر تردد زائرین به عراق بودند؛ خبری ناگوار آحاد مختلف جامعه را متأثر کرد و آن خبر خیلی زود و به‌طور غیرعادی سرتیتر تمام شبکه‌های تلویزیونی معاند و خبرگزاری‌ها شد که ذیل آن لحظه به لحظه رپورتاژهای خبری را می‌رفتند.

«مهسا امینی» تبدیل به کلیدواژه خودکار فضای رسانه‌ای ماهواره‌ای و مجازی شد که هشتگ‌های میلیونی در جهان آن را پشتیبانی می‌کرد و خیلی زود اقشار و افکار عمومی را در داخل و خارج به خود جلب کرد و حتی بعضی سیاسیون داخلی نیز بدون اطلاع از اصل ماجرا واکنش‌های انتقادی گرفتند و جامعه در التهابی فرو رفت که تاکنون سابقه نداشته.

رفتار مشکوک خانواده مهسا امینی و انکارهای اولیه پدر او مبنی بر بیماری دخترش و پمپاژ نفرت‌پراکنی به سطح جامعه توسط رسانه‌های معاند شناخته‌شده فارسی خیلی زود تهران و بعضی شهرها را به آشوب‌هایی کشاند که جنس این آشوب‌ها و حتی شعارهای آن با موارد مشابه در سال‌های قبل و نسبت به طول انقلاب اسلامی فرق می‌کرد و گویا یک جنگ تمام‌عیار بود که همه‌جانبه این جنگ می‌خواهد تبدیل به یک جنگ داخلی شود.

ابعاد مختلف این آشوب‌ها نشان از زوایای پنهان نوع جنگی بود که حالا ایران بر سر یک اتفاق معمول و مشکوک دچار آن شده بود و کارشناسان این نوع جنگ را جنگ ترکیبی و به اصطلاح اهل فن (Hybrid warfare) نامیدند و مفهوم آن این بود که در این جنگ دشمن با تمام قوا و توان و اندیشه به میدان آمده و برای لحظه به لحظه این جنگ برنامه ریزی داشته و هزینه‌های هنگفت انجام داده است. تشویش اذهان عمومی داخلی و همراه ساختن جامعه جهانی و گروه‌های مختلف با تحریک احساسات آنها برای بی‌اعتبار کردن حاکمیت انقلاب اسلامی ایران، سناریویی مشخص و معین بود که تمام گروه‌های ضد انقلاب و تجزیه‌طلب و سلطنت‌طلب و... را گرد هم جمع کرد تا یکصدا برای فروپاشی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران جشن‌های خیابانی در کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا برگزار کنند.

گروه خاصی از هنرمندان به‌ویژه اهالی سینما و ورزشکاران، بدون درک از نقشه‌های طراحی‌شده برای به آشوب کشیدن جامعه، در این سناریو و در بستر فضای مجازی لحظه به لحظه بر التهاب و تشنج‌آفرینی با تحریک احساسات می‌افزودند و بی‌خبر از آن بودند که تجزیه‌طلب‌ها و حتی داعش بر گرد این سفره‌ای که کفتارصفتان پهن کرده‌اند، نشسته‌اند.

ائتلاف‌های مضحک و معنی‌دار چند شخصیت کاریکاتورصفت مثل ربع پهلوی، مصی علی‌نژاد، نازنین بنیادی، حامد اسماعیلیون و... دامنه این آشوب‌ها را حتی به تعیین کابینه خیالی بعد از سقوط جمهوری اسلامی نیز کشانده بود و دیدارهای فی‌مابین به اصطلاح مشروعیت‌بخش سیاسی نیز بین حاکمان اروپایی، تلاشی بود مضاعف که وجه سیاسی موضوع را پررنگ‌تر نشان بدهند.کشیده شدن پای تمام گروه‌های منفور و ضداخلاقی از فاحشه‌ها و (LGBT)ها گرفته تا خواننده‌ها و هنرپیشه‌های غربی و... موضوعی نبود که بتوان ساده از آن گذشت؛ بخصوص اینکه سطح خیابان‌های اروپا حالا محل جولان این گروه‌ها با میتینگ‌های که داشتند، شده بود و هر کس وقاحت رفتاری بیشتری داشت؛ گویا تریبون بیشتری می‌توانست در اختیار بگیرد.

حمله وحشیانه به سفارتخانه‌های ایران و طرفداران انقلاب اسلامی و هتاکی و خشونت و آموزش رسمی جنگ خیابانی از طریق اینترنشنال و منوتو و... روی دیگر این جنگ ترکیبی بود که مشخص می‌کرد این جنگ یک اتاق عملیات ویژه دارد و می‌خواهد به قول معروف کار انقلاب اسلامی را یکسره کند.

اینترنشنال بی‌محابا و بدون در نظر گرفتن اصول حرفه‌ای و اخلاقی عملا آتش‌بیار معرکه‌ای شده بود که لحظه به لحظه در خیابان اگر کشته‌ای هم نبود؛ کشته‌سازی ایجاد می‌کرد و به بهانه این کشته‌سازی‌ها نباید آشوب‌ها از خیابان برچیده می‌شد.

تهدید حاکمان جمهوری اسلامی در فضای مجازی از سوی بعضی خوانندگان زیرزمینی و بازیگران دسته‌چندمی، تعیین تیر برق‌های خیابان ولی‌عصر(عج) برای اعدام انقلابیون، برگشتن خط رسانه‌ای بعضی تحلیلگران معلوم‌الحال اینترنتی به جریان اصلی فکری خود که از اول نیز مشکوک بودند، حمله به پایگاه